

انسان در مفصل خاک و پوک

گزیده غزلیات شمس ، با مقدمه و شرح لغات و ترکیبات و فهارس
به کوشش دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی . شرکت سهامی کتابهای جیبی -
پنجاه و دو + ۶۲۱ صفحه تهران ۱۳۵۲ .

گزیده غزلیات شمس ، ششمین کتاب از مجموعه سخن پارسی است . این گزیده به اهتمام محقق فرزانه آقای دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی سامان یافته است . شفیعی مولوی را خوب می‌شناسد ، احاطه اش به فرهنگ و ادب کهن و همچنین ادب نوین فارسی به او شکردهی بخشیده که نوع تحقیقاتش را بیرون از حوزه تحقیقات خشک و قشری فضائی قرار می‌دهد . گذشته از همه اینها ، عظمت اندیشه و نوع ویژگیهای لفظی و درونمایهای فکری ، آثار مولانا را در چنان مکان رفیعی قرار می‌دهد که کمتر پژوهشگر و محقق ادیبی در صورت داشتن انصاف ، حاضر می‌شود به این کار بزرگ و خطیر دست یازد . این را سببی نیست جز همان ستون بلند اندیشه‌ای که سر بر چنده سوی هستی دارد و سخن سیال و نافذ و شاعرانه‌ای که در این سبب کوی زبان ، اقرب اقارب زبان است .

وسعت اندیشه به یادگان مولانا آنچنان توانی می‌دهد که دالان تاریخ وجود را تا آن سوی ابدیت ببیند ، و زبان و لفظ واسطه‌ای است تا «من» خطا نیندازد هر دم مکانش را با «من» سراینده عوض کند ، در دنیای لاهوتی و ناسوتی او فرق شود و به باری زبان و رابطه‌های لفظی ، در فضائی نامتناهی شناور گردد ، معاق اما پویا ، یک لحظه سر بر افلاک دارد و نمی‌دیگر پا بر خاک . در چنین جهان بیکرانه وجود است که «جهان» و «جان جهان» و پایگاه انسان میان این دو در اندیشه و جهان بینی مولوی تبلوری متعالی یافته است .

انسان هنگام استغراق در آثار مولانا ، پویائی و جستجوی شاعر را برای یافتن انسان کامل و حقیقت حیات در ضمیر نابخود خویش تجربه می‌کند و در تحرك و پویائی جهان مولوی چون خود او «... در یک سوی وجود ، جان جهان را می‌بیند و در سوی دیگر جهان را ، در فاصله میان جهان و جان جهان است که انسان حضور خود را در کائنات تجربه می‌کند .» (ص پنزده مقدمه کتاب)

دردآور و تاسف بار است که تاکنون آثار مولانا و جهان اندیشه او ، آنگونه که شایسته است مورد بررسی و تحلیل قرار نگرفته و به خصائص زبان غنی و پر بارش و تناسب آن با کل زبان فارسی توجه نشده است . آنچه مسلم است اینکه ؛ کلام مولانا در هر لحظه و زمانی باردار راستین آن موقعیت خاص اندیشه اوست ، او در زمانهای سرودن ، ناخود

به قول پل الوار شاعر نامدار فرانسوی : « بهترین منتخب آثار ، آنست که هر کسی برای خود فراهم می‌آورد . » این گفته اگر گویای هیچ نکته‌ای نباشد ، دست کم نمودار شواری و باریکی وظیفه انتخاب کننده می‌تواند باشد ، که کارش را از آنگونه کیفیتی برخوردار سازد که حوزه گسترده‌تری از خوانندگان را شامل گردد . تلخیص يك اثر ادبی یعنی به گزینی ، نه جرح و تعدیل ، چندداشت به همه جوانب و زوایای آشکار و پنهان . برگزیننده را ، شکردهی ضروری است که بتواند حتی را از هر دو سو ادا کند ، تا انبوه خواننده و علاقمند امروزی از کیفیت راستین و واقعی ادب کهن ما برخوردار شود .

گزیده آثار ادب فارسی که از دیر باز به صورتی پراکنده و نامنظم ، و گاه معشوش و مضر ، نشر و در دسترس پژوهندگان نوپای فارسی گردید ، چندی است به وسیله مؤسسه انتشارات فرانکلین ، زیر عنوان مجموعه سخن پارسی ، روندی نو و ترتیبی دیگر یافته است . تاکنون ۷ کتاب از این مجموعه چاپ و نشر شده است : گزیده تاریخ بیهقی ، سفرنامه ناصر خسرو ، گزیده اشعار خاقانی ، پیش‌آهنگان شعر پارسی ، سیاستنامه ، گزیده تذکره الاولیاء و سرانجام کتاب مورد نظر ما گزیده غزلیات شمس .

متأسفانه روح تساهل که ناظر بر روابط جباغت ایرانی در زمینه‌های ادبی ، فرهنگی ، اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی و ... است ، و گواه راستین تاریخ را در آستین دارد ، روند مصمم و صادقانه اغلب امور را در میانه از مجرای حقیقی خویش منحرف می‌سازد ، که این هشدار است برای گردانندگان مجموعه سخن پارسی .

از آنجا که مجموعه سخن پارسی ، خیل عظیم جوانان و دانشجویان و بطور کلی همه آن کسانی را در نظر دارد که عادت کرده‌اند با ملخص متون فارسی روبرو شوند و آثار ادبی را پس از گذشتن از صافی ذوق و اجتهاد محقق و ادیبی صاحب نظر « [که] در تحقیق و تالیف و تدریس سابقه و نام و نشان دارند و از وجهه و اعتبار برخوردارند ... » به صورت گزیده مطالعه کنند ، کاری است کارستان ، سهل و ممتنع است ، و دم شیر است که بازی را بر نمی‌تابد ، اینجا باور جوانان در میان است و کوچکترین انحراف کافی است ادبیات ، گروهی بیشمار از جوانان را به پندار اشتباه بیفکند و اینان برای همیشه میراث غنی ادبی ما را نویسنده کنار بگذارند .

طشود.
کرده
باشد
قضاای
11)
12)
13)
14)
15)
16)
17)
18)
برخلاف
از آن
20)
21)
22)
23)
24)
25)
26)
27)
28)

آگاه از لفظ و فرم بیانی کاملاً متناسب با نوع ویژگی اندیشه‌اش در آن لحظه استفاده کرده‌است. از این رو نه هنگام سرودن به ساده بودن زبان و قالب شعرش اندیشیده و نه در بند تصنع و تکلف لفظ بوده‌است، اگر جای جانی زبانش ساده می‌نماید، نوع اندیشه او در آن زمان ساده‌گی را ایجاب می‌کرده است، و اگر تصنع و پیچیدگی در لفظش یافت شود، این علت نیز معلول راستین موقعیت اندیشگی خاص بوده است. این یگانگی میان اندیشه و بیان، همان یگانگی و الفتی است که میان مادر و فرزند برقرار است، از این روست که کلامش آسمانی می‌نماید (۱).

از بخت بد، تاکنون هرگونه تحقیق و پژوهشی که بر آثار مولانا صورت گرفته است - جز یکی دو مورد آنها ناقص - غالباً در حد حاشیه نویسی و شرح و تعلق بر اجزاء و صور بیرونی شعر او باقی مانده است. اما شاعری که آفاق عاطفی «... به گستردگی ازل تا ابد و اقالیم اندیشه او به فراخنای هستی است و امور جزئی و میانست در شعرش کمترین انعکاسی ندارد» می‌بایست خیلی بیشتر از اینها مورد توجه قرار گیرد. موضع خاص زبان شاعر و نسبت این زبان وسیع و غنی با کل زبان در زمان خودش و اکنون، کیفیت رابطه اندیشه ژرف و عمیقی با فرهنگ و جهان بینی زمان خود او و با زمان حال، و نکات بسیار دیگر ابزاری کاملاً مناسب و مساعد است برای پژوهش و تحلیل. اما همانگونه که گفتم تاکنون به جای بررسی و تحقیق اینکه مولوی چه گفته است به اینکه چه بوده، بسنده شده‌است.

کتاب گزیده غزلیات شمس تشکیل شده از: پیش‌گفتار، فهرست مطلع غزلیات، غزلیات، غزلیات منسوب به مولانا، راهنمای شرح اشعار و فهرس گوناگون - مقدمه مشکل از ۴ قسمت است: I زندگینامه II آثار مولانا III غزلیات شمس IV درباره این گزیده؛ که هر یک از این بخشها نیز با عنوانهای از یکدیگر مترع و جدا شده است.

در بخش اول که اختصاص به زندگینامه و شرح حال مولوی دارد، نویسنده کوتاه و سریع، خطی چند از چگونگی دوران زندگی شاعر و اطرافیان او رسم می‌کند و کوشش دارد، تا در مجالس این چنین فشرده و اندک (۵ صفحه) دوران زندگی مولانا و اشخاصی را که در روند فکر و اندیشه‌اش تأثیر کلی داشته‌اند روشن سازد. اگر با گزیده آثار شاعری ممتاز انوری روبرو بودیم، ایجاز کلام در این قسمت پستیده بود، اما مراحل و مراتب زندگانی جلال‌الدین محمد از آغاز تولد تا وقعه مرگ، تشکیل شده از یک سلسله برخوردها و حوادثی که هر کدام در روح شاعر و در اندیشه‌اش، انگیزه تولدی دیگر تواند بود. از آنجا که پویایی زندگی متفکر بزرگ، نوع خاص اندیشه و جستجوی هم‌راهش برای یافتن ایشان کامل در همین مراحل و مراتب زندگی او نهفته است مانند برخورد و آشنایی با انسانها، برخوردار از جوهر ناب انسانی چون: برهان الهی محقق ترمذی، شمس تبریزی، صلاح‌الدین زرکوب نمی‌بایستی کتاب با زندگینامه‌ای اینچنین مختصر برقرار می‌شد. زندگی مولوی از لحظه خودشناسی که ششماه از آن بعنوان «تولدی دیگر» نام برده است - تا مرگ، ملامت‌ها و دیگر گزینها و کشها و کوششهایی بوده‌است که انگیزه‌اش را باید در روایتش با این افراد جست، اینها همه در آثارش بخصوص در مجموعه غزلیات شاعر تجلی کامل دارد. در اشعار او، فراوان به رمزها و اشاراتی برمی‌خوریم، که بی‌آشنایی به زندگی شاعر و اطرافیان در نیافتنی می‌نماید که هر اتفاق عادی می‌تواند نمادی درونی و روحی داشته باشد. از این رو کتابی چون گزیده غزلیات شمس، که جوانان و دانشجویان را پیش چشم دارد، لازم است لااقل اندکی از این مشکلات را گشاینده باشد، اگر نه در مقدمه دست‌کم در حاشیه اشعار، چرا که سر نخ اندیشه و جان آثار شاعر را از همین سریان عادی عمر واز همین برخوردها و آشناییهای او می‌توان جست.

برگزیننده کتاب گزیده... که می‌خواهد دست مایه‌اش، گشاینده راه وصول به جهان بیکران اندیشه مولانا باشد، چگونه می‌تواند این مهم را سهل‌انگار و باری بهره‌ت بگذرد؟

پس از زندگینامه، کتاب وارد کمیت آثار مولوی می‌شود با این فتح‌الباب: «در میان قله‌های ادب فارسی، مولوی پرکارترین شاعر است، آثار او عبارتند از: مثنوی معنوی، غزلیات شمس تبریزی، رباعیات،

فیه مافیة، مکاتیب، مجالس سبعه» (ص چهارده مقدمه). که با معرفی کوتاهی از آنها گذشته است.

بخش سوم زیر عنوان کلی غزلیات شمس، زبان و فرم شعر و محتوای غزلیات مورد تحقیق و تحلیل قرار گرفته و تقسیم شده‌است به مقولاتی چند: حوزه عاطفی غزلیات شمس، دامنه تخیل مولانا، زبان شعری غزلیات شمس، موسیقی شعر در غزلیات شمس و سرانجام شکل شعر مولوی، با این درآمد: «غزلیات شمس تبریزی که به دیوان شمس و دیوان کبیر نیز شهرت دارد، مجموعه غزلیات مولاناست، بی‌گمان در ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و فراتر از آن در فرهنگ بشری، در هیچ مجموعه شعری به‌اندازه دیوان شمس حرکت و حیات و عشق نمی‌جوشد» آنگاه تعریفی کلی از شعر بدست می‌دهد و عناصر سازنده بیرونی و درونی شعر را اینها می‌داند: عاطفه، تخیل، زبان، موسیقی و تشکل. در بحث راجع به حوزه عاطفی غزلیات شمس نویسنده به «من» شاعر و هنرمند اشاره می‌کند و در توجیه آن نظر میدهد: «تجلیات عاطفی هر شاعری سایه‌ای از «من» اوست، که خود نموداری است از سعه وجودی او و گسترشی که در عرصه فرهنگ و شناخت هستی دارد. عواطف برخی از شاعران، مثلاً شاعران درباری، از «من» محدود و حقیقی سرچشمه می‌گیرد و عواطف شاعران بزرگ از «من» متعالی است اما در میان این شاعران بزرگ نیز مولانا از موجودیتی استثنائی برخوردار است: «آفاق عاطفی مولانا جلال‌الدین به گستردگی ازل تا ابد و اقالیم اندیشه او به فراخنای هستی است... آنگاه نویسنده بنیاد اندیشه و عواطف مولوی را در سه رکن زیر می‌داند: ۱ - هستی و نیستی ۲ - جان جهان ۳ - انسان، هستی و نیستی که تعبیری می‌شود پویایی هستی، تضاد درون هستی، آغاز و انجام جهان روح و ماده جان جهان که شامل ارتباط خدا و جهان، وحدت وجود، شناخت صورتبخش جهان، که ساده و بی‌صورت است و سرانجام انسان که در فصل جهان و جان جهان ایستاده و آنچه وابسته به انسان است چون عشق، آزادی و اختیار، زیبایی، تکامل ماده تا انسان و حرکت آن به سوی انسان کامل، حقیقت حیات، مرگ و راههای اسان به خدا. سپس درباره هر یک از این ارکان سه‌گانه اندیشه شاعر بحث کوتاهی کرده است.

از دیگر درونمایهای فکر مولوی وطن اصلی و شوق بازگشت به آن است. وطن شعر مصر و عراق و شام و... نیست، عالم نه جای (ناکجا آباد) است و سرانجام عشق که از نظر گاه مولانا چون عالم است؛ بی‌آغاز و بی‌انجام: شاخ عشق اندر ازل دان بیخ عشق اندر ابد.

دامنه تخیل مولانا مقوله‌ای است که در آن کتاب بحثی دارد راجع به ویژگیهای تصاویر ممتاز شعری شاعر و گستردگی دامنه تخیل و آفاق بیخ او. آنگاه نتیجه گرفته می‌شود که تصویرهای مولوی از بار عاطفی خاصی برخوردارند که بیرون از حوزه تصویر گیریهای اغلب شاعران دیگر است: ایجاد تصاویری از ترکیب و پیوستگی ژرف ترین و وسیعترین معانی مثلاً زندگی، مرگ، ازل و ابد و... جنبه انسانی پیدا کردن تصاویری که در شعر شاعران دیگر جنبه آفاقی داشته است. ممتاز بودن تعبیر تشخیص (Personification) در تصاویر شعری مولوی، آوردن تصاویری خاص که در هیچ مقوله از مقولات بلاغی نمی‌گنجد و سرانجام صیغه سور رئالیستی و حضور ضمیر ناعشار در تصاویر او که در کثرت از رهگذر تداعی آگاهانه و منطقی میسر نیست:

همه این خصائص باضافه ویژگیهای دیگری، سبب شده که در تخیل شاعر، ازل به ابد پیوندد، و شفیی در بررسی یک خصائص تصویری شعر مولانا، شواهدی از دیوان شمس آورده‌است.

تنوع لغات و گستردگی حوزه واژگان، استفاده از زبان در شکل ساری و جاری آن، به کاربردن زبان محاوره و گفتگو، تصرفاتی در قواعد نستوری و صرف و نحو زبان و همچنین شکستن گاه به گاه موازین عروضی از ویژگیهای زبان شعری غزلیات شمس است.

موسیقی شعری غزلیات شمس از دید شفیی ۴ جلوه و نمایش دارد: ۱ - موسیقی بیرونی ۲ - موسیقی کناری ۳ - موسیقی داخلی ۴ - موسیقی معنوی... نویسنده پس از توضیح در باب هر یک از جلوه‌های چهارگانه موسیقی در دیوان شمس، شواهدی از میان غزلیات برگزیده و این عوامل

معرفی
محتوای
چند
شمس
تراشد
دارد
می و
دیوان
به دست
عاطفه
غزلیات
آن نظر
خود
شناخت
محدود
اما
سوردار
و اقلیم
عواطف
ن جهان
ن هستی
و وحدت
نام انسان
ست چون
به سوی
درباره
ست به آن
کجا آباد
آغاز و
راجع
و آفاق
عاطفی
شاعران
وسیعترین
تصاویری
تخصیص
تصاویری
سیف سور
تر تداعی
در تخیل
یری شعر
در شکل
در قواعد
عروضی
دارد
موسیقی
چهارگانه
عوامل

چهارگانه موسیقایی را بر اشعار پیاده کرده است. به نظر بنده کار شفیعی در اینجا خالی از اشکال نیست. در آنجا که به کیفیت شعر مولوی در چهارچوب عوامل چهارگانه موسیقی در شعر فارسی: ۱ - موسیقی بیرونی ۲ - موسیقی کناری ۳ - موسیقی داخلی ۴ - موسیقی معنوی اشاره شده و نوع کاربرد شاعر از هر یک از این جلوه‌های چهارگانه بیان گردیده است. حق بود، لااقل موضع شعری مولانا در قبال شعر فارسی به صورتی صریح و قاطع تعیین می‌شد. تا مثلاً وقتی در مبحث موسیقی بیرونی می‌آید: « چشمگیرترین وجه تمایز موسیقی در دیوان شمس در موسیقی بیرونی ... است. شاهکارهای مولوی که زمینه اصلی دیوان کبیر را تشکیل می‌دهد دارای موسیقی یا وزن خیزایی و تند است ... و موجب می‌شود که تحرك روح و عواطف سراینده در سراسر شعر احساس گردد ... » و چند سطر پایین‌تر: « ... این ویژگی چون با اوزان غالب در شاهکار های سعدی و حافظ - که ملایم و جویباری‌اند - سنجیده شود نمایان‌تر می‌گردد. » خواننده و پژوهنده جوان غرض ایشان را از این مقایسه در نمی‌یابد (۲). چه چیز از سنجیدن وزن تند و خیزایی غزلیات مولوی با اوزان ملایم و جویباری شاهکارهای سعدی و حافظ در این نوع از کاربرد موسیقی در شعر چه مقایسه مولانا با سعدی و حافظ در این نوع از کاربرد موسیقی در شعر چه می‌تواند باشد؟ وقتی بدون اشاره‌ای حتی ضمنی و بسیار کوتاه به شگرد خاص هر کدام از این گویندگان در شعر، این قیاس صورت گرفته است.

در مبحث شکل شعر مولوی اشاره شده است که در میان همه اجزاء و ابیات غزلیات از نظر شکل ذهنی و درونی هماهنگی و در مجموع غزل انسجام (Cohérence) برقرار است. آنگاه پس از بحث در باب برخوردار بودن غزلیات مولانا از وحدت حال، می‌آید: « ملایم نبودن مولانا به موازین زیبا شناختی و رعایت‌های لفظی و فنی. - که در شاعران دیگر مخل است - سبب شده که وحدت حال یا استمرار شکل ذهنی شعر خود را بهتر حفظ کند.

مقوله یا این حسن نظر پایان می‌یابد: « تداعی آزاد - که سور رئالیستها به آن توجه کرده‌اند - درورای ناپیوستگی ظاهری غزلیات مولوی را از پیوستگی باطنی ژرفی برخوردار ساخته است. » همین‌جا که آقای شفیعی به بررسی و تحلیل موجز خویش در مقدمه گریده غزلیات ... پایان می‌دهند، باید گفت: شخصیت مولانا، وسعت اندیشه و نوع بیانش ته آنچنان است که ایجازی اینچنینی بتواند حتی گوشه‌ای از آن را نیز در خویش مقبلور سازد.

مقدمه کتاب، با بیان روش کار در دیوان این گزیده و چگونگی انتخاب ۴۶۶ غزل از مجموع ۳۲۲۹ غزل دیوان کبیر پایان بندی شده است. حاشیه‌نویسی دکتر شفیعی در توضیح باره‌ای از لغات و ترکیبات ابیات و ضبط معانی آنها، در ذیل هر غزل و نیز چند فهرست راهنما، رهگشای بسیاری از دشواریهای کتاب است، اگر چه لغزشهایی که در توضیح پارامی از لغات و اصطلاحات، رخ داده خواننده را بادشواری مواجه می‌کند، اینجا لازم است به چند نکته بنیادی اشاره رود، که اگر در حد همین مطرح شدن نیز بماند، بی‌فایده نیست.

نخستین نکته که کلی و بنیادی است، تناقض شکل درونی و ذهنی غزلیات مولوی است با روش انتخاب غزلیات. در ص ۳۰ مقدمه کتاب، پس از ذکر روش کار در انتخاب غزلیات و چگونگی گزینش ۴۶۶ غزل از میان ۳۲۲۹ غزل می‌خوانیم: « ... از هر غزل ابیاتی را بنا بر ملاحظات زیبا شناختی و موازین نقد ادبی و با توجه به سلیقه خوانندگان مورد نظر، حذف کرد به طوری که گاه از غزل سی بیتی، ده دوازده بیتی بیش بجا نماند. » از آنجا که ورای مفاهیمی که در تک تک ابیات هر غزلی وجود دارد، مفهوم هر بیت - بخصوص در غزلیات مولوی - در خدمت مفهوم کلی غزل هستند تا در مجموع غزل انسجام برقرار شود و یکپارچگی ذهنی و درونی غزل شکل گیرد، نمیتوان برای کوتاه شدن غزل و گنجاندن آن در یک گزیده، از غزلی مثلاً ۳۰ بیتی، ده دوازده بیت آن را حذف کرد، به خصوص که خود آقای دکتر شفیعی کدکنی نیز در ص بیست و هفت مقدمه

کتاب در باب شکل درونی و ذهنی غزلیات مولوی می‌نویسد: « درباره شکل ذهنی یا درونی غزلیات شمس باید گفت که در میان همه اجزا و ابیات این غزلیات هماهنگی و در مجموع غزل انسجام (Coherence) برقرار است. » و در همین صفحه چند سطر پایین‌تر می‌خوانیم: « ملایم نبودن مولانا به موازین زیبا شناختی و ... سبب شده که وحدت حال یا استمرار شکل ذهنی شعر خود را بهتر حفظ کند. تداعی آزاد ... در ورای ناپیوستگی ظاهری، غزلیات مولوی را از پیوستگی باطنی ژرفی برخوردار ساخته است. » و شکل درونی و ذهنی غزلیات شاعر در این حد از یکپارچگی معنوی و پیوستگی باطنی نباید نمی‌توان « یا توجه به سلیقه عامه خوانندگان و ... » ابیاتی چند از یک غزل را حذف کرد و به مفهوم کلی و انسجام آن صدمه رساند. آیا این نوع گزینش سبب مسخ فکر شاعر و محتوای شعرش نمی‌شود؟

یکی از خصوصیات بسیار مهم غزلیات شمس که در مبحث شکل شعر مولوی در اشاره به آن کوتاهی شده و ناگفته مانده است مداوم مفهوم یک غزل در غزل دیگر است و این را اینگونه می‌توان توجیه کرد که غلیان و جوش ضمیر نابخود شاعر زیر تاثیر موسیقی به درجه‌ای از وجد و شور می‌رسد که از طرف یک غزل به دیگری می‌ریزد، آن یک را لبریز می‌سازد و در این یکی جریان می‌یابد مثل غزل ۶۹، ۷۰ و ۸۲، ۸۳ و گاه این ویژگی آنچنان چشمگیر است که اگر نشانه‌های قراردادی میزبان غزلیات در دیوان او نمی‌بود، بدون تردید تشخیص متنوع بودن آنها ناممکن می‌شد، به خصوص که برخی از آنها از نظر وزن عروضی، قافیه و ردیف نیز کاملاً شبیه و پیوسته بهم هستند مثل غزل ۶۹ و ۷۰.

نکته دیگر در ص ۱۷ مقدمه است، آنجا که در باب پایگاه انسان در اندیشه مولوی بحث شده، شفیعی به نکته‌ای از قول شاعر معاصر اشاره کرده است: « از نظر مولوی انسان در نقطه‌ای ایستاده است که جهان و جان جهان را احساس می‌کند به قول شاعر معاصر: در مفصل خاک و خدا. » ظاهراً مقصود از شاعر معاصر، احمد شاملو (۱ - بامداد) است، و اینهم مصراعی است از شعر بلند او به نام « عقوبت »:

در مفصل انسان و خدا،
آری،
در مفصل خاک و پوکم کومه‌ئی نا استوار هست.
.....
خانه من در انتهای جهان است.
در مفصل خاک و پوک، (احمد شاملو، شکفتن در مه)

ملاحظه می‌شود که در این شعر صنعت لف و نشر به کار رفته است. به عبارتی دیگر شاعر مصراع: در مفصل انسان و خدا را تمهیدی قرار داده است برای توضیح و توجیه اندیشه خویش نسبت به انسان و خدا و رابطه آنها باهم که در مصراع بعد این اندیشه شکل می‌گیرد و کامل می‌شود. با توجه به تعارض نظر گاه این دو شاعر نسبت به انسان و خدا، استفاده آقای شفیعی از شعر شاملو برای تبیین بیش مولوی غریب می‌نماید.

چهارم ناسالم بودن وزن بعضی از ابیات است، واز آنجائیکه در غاظنامه کتاب نیامده طرح آن لازمست:

هم فرقی و هم زلفی، مفتاحی و هم قنقی/بی‌رنج چه می‌سافی، آواز چه می‌لرزانی (ص ۲۲ مقدمه) که ظاهراً برای سلامت وزن می‌لرزانی باید حذف گردد ایضاً رک به غزل ۳۷۵ بیت ۱۳.

هر چند اشاره به لغزشهای کتاب از نظر ضبط غزلیات و توضیح معانی لغات، بیرون از حوزه نگرش این مقاله و حوصله این مجال اندک است، اما از آنجهت که آوردن چند مورد از موارد به نظر رسید را ضروری می‌دانم به ذکر آن می‌پردازم:

غزل اول بیت: امروز خندان آمدی، مفتاح زندان آمدی بر مستمندان آمدی، چون بخشش و فضل خدا.
آقای شفیعی در حاشیه نوشته‌اند: « آمدی (کهن)، شدی» ظاهراً اطلاق معنی شدی به آمدی در این بیت درست نیست چه ظاهراً مفهوم بیت

نظر هستند ، بهتر نبود ابیات به صورت حتی آن - البته با حروف ریزتر - چاپ می شد تا کتاب طبیعتاً ارزان عرضه گردد ؟
در پایان خوانندگان ارجمند البته روا می دارند ، سخن مفصل درباره لغات تصحیحی (احیائاً) و لغزشهای تصحیحی و مطبعی (احتمالاً) کتاب را ، دیگر کسی به انجام رساند که : ما ز قرآن ...

۱۳۵۳/۳/۱۵

- (۱) توجه شود که آثار مولوی به خصوص غزلیاتش در جوی آکنده از موسیقی و وجد و شور و جذبه ، خلق شده است ، اینجا ضمیر ناخود شاعر است که بالفعل در کار است .
(۲) وقتی می بینیم جای جایی در هر ۷ کتاب مجموعه سخن پارسی اشاره شده به اینکه غرض و هدف جوانان و دانشجویانند ، آیا این سؤال بجا نمی نماید ؟



اینست : امروز بر ما خندان وارد شدی ، که آمدی در قسمت های دیگر بیت هم به این معنی است و خندان قید حالت وارد شدن و نازل شدن معشوق است .

دفع دادن در این بیت غزل ۱۶ : خواجه بیا ، خواجه دگر یار بیا
دفع مده دفع مده ، ای مه عیار بیا در حاشیه معنی شده : از سر واکردن و دفع گفتن در غزل ۶۵ : وان دفع گفتنت که « بروشه په خانه نیست » و آن ناز و تندوی دربانم آرزوست معنی شده طفره رفتن ، به دفع الوقت گذراندن . در حالیکه ظاهراً معنی درست برعکس است و جای این دو توضیح در کتاب باید باهم عوض شود .

ایضاً : غزل ۲۱۱ دفع دادن به معنی تعلل کردن ، طفره رفتن .

در غزل ۸۸ بیت : گاه چو قطار شتر می کشم از پسی خود / گاه مرا پیش کند شاه چو سر لشکر خود ، حاشیه غزل درباره قطار نوشته اند : « قطار ، قطار شاید در لهجه مولانا این کلمه شده تلفظ می شده است . »؟! ظاهراً شده بدون قطار به علت ضرورت شعری است نه نوع تلفظ در لهجه مولوی . چه در غزل ۱۶۸ و ۲۱۱ که ضرورت شعری در میان نیست قطار بدون تشدید آمده است .

غزل ۱۶۵ بیت :

شیم چو روز قیامت دراز گشت ولسی

دلیم سحور تو خواهد سحر چه سود کند

در باره سحور نوشته اند : سحور آنچه در سحر می خوردند ، سحری آشکار است که معنی دیگر سحور در اینجا مراد است و آن خواندن آوازی است که در سحرگاه مرسوم بوده است ، که با توجه به معنی بیت و مفهوم کل غزل معنی حاشیه کتاب بی ربط می نماید .

غزل ۳۶۸ بیت :

هله ای عشق بیا یار منی در دو جهان

از همه خلق برسیدم به تو برچسبیدم

شعبی در حاشیه نوشته است ، چسبیدن ، چسبیدن ، پیوستن در صورتی که اینجا صورت فعل برچسبیدن است که به این صورت هر ترجمه تفسیر طبری ترجمه قصه های قرآن ، مثنوی و ... آمده است ، که همان برچسبیدن ، بر چسبیدن و چسبیدن معنی می دهد .

غزل ۴۹۲ بیت :

سخته کمافی ، خوش بکش ، بر من بزن آن تیر خوش

ای من فدای تیر تو ، ای من غلام آن کمان

در حاشیه سخته کمان را تیرانداز قوی بازو ، سخته کمان همان کمان کرده اند ، ظاهراً سخته کمان به معنی آزموده کمان (تیرانداز ماهر) است .
ایضاً غزل ۴۳۴ سخت کمان در فرهنگها به معنی پر زور قوی بازو است و نمی تواند مترادف سخته کمان باشد ظاهراً در این بیت زورمندی مخاطب مراد نیست بلکه آزمودگی و مهارت مراد است .

غزل اول ملحقات : در حاشیه این غزل بحثی هست ، راجع به عدم انتساب لقب رومی به مولانا و اینکه این لقب را در دوره های بعد به او نسبت داده اند . و دلیل ، آمدن رومی در بیته از غزل ۱۱۵ همین کتاب ذکر شده است با مطلع : آن سرخ قبائی که چو مه یار برآمد . بیت مورد استناد اینست : رومی بنهان گشت چو دوران حبش دید/ امروز درین لشکر حرار برآمد/ با جستجویی که در غزل ۱۱۵ این کتاب (ص ۱۴۰) و همچنین اصل آن در دیوان کبیر به تصحیح مرحوم فروزانفر به عمل آمد چنین بیته دیده نشد . دیگر استعمال اغلاط مشهور در کتاب است ، برای نمونه چند و چونی (غلط مشهور) به جای چندی و چونی (ص چهارده مقدمه) می ماند قیمت گران کتاب ، که البته با حجم این منتخب و تعداد صفحات آن با اندازه های متناسب است ، اما از آنجا که بیشتر جوانان و دانشجویان مورد